

بادامه بحثی پیرامون:

چگونگی ایجاد کشوری بنام افغان ستان

در مقاله که سال پار، پیرامون چگونگی ایجاد کشوری به نام افغانستان بنشر رسانیدم، با در نظر داشت مسایل تاریخی و اسناد آرشیفی نشان داده شد، در معاهداتی که زمامداران "افغان" با انگلیسها به امضا رسانیده اند (به ظرافت عناوین توجه کنید!): شجاع الملک در معاهده 1809م به عنوان "شاه کابل" و دوست محمد در معاهده 1855م بعنوان "والی کابل و مناطق افغانستان" و در معاهده 1857م به عنوان "حاکم کابل و مناطق افغانستان" خوانده شده اند. در معاهده گندمک در سال 1879م، محمد یعقوب خان بعنوان "امیر افغانستان و ملحقات آن" نامیده شده است. عنوان "امیر افغانستان و ملحقات آن" در معاهدات بعدی با عبدالرحمن در 1893م و حبیب الله در 1905م تکرار گردیده است. فقط در معاهده 1919م با امان الله است که کلمات "امیر و ملحقات آن" حذف گردیده و امان الله بحیث "شاه افغانستان" یاد شده و از آن ببعدها "افغانستان" بحیث نام رسمی کشور (البته بدون هیچگونه نظرخواهی و یا تصویب مرجعی) بکار رفته و تا امروز باقی مانده است {1}.

واژه "افغانستان" نیز برای اولین بار در معاهده لاهور (26 جون 1838م) بین نماینده حکومت برتانیه، رنجیت سنگ و شجاع الملک (شاه مخلوع کابل که هیچگونه عنوان رسمی ندارد) بکار رفته که میتوان آنرا نخستین مورد استعمال این واژه در معاهدات خارجی خواند {1}، البته آنها هم بمفهوم افغانستان آنروزی؛ یعنی قسمتهای جنوب کشور "کابل"! (نقشه های سالهای 1815-1855م دیده شوند).

اکنون بادر نظر داشت یکتعداد مقالات و اسنادیکه جدیداً بدست رسیده، خواستم این بحث را در پرتوی این حقایق تلخ غنا بخشیده و فشرده یکتعداد آنها را در اختیار دانش پژوهان و علاقمندان قرار دهم و امیدوارم گام کوچکی دیگر باشد در جهت غنای این بحث علمی و تاریخی که "ما کیستیم و اینجا کجاست؟". زیرا در کشوری که سرا پای تاریخ و حتی جغرافیة آن جعل گردیده است، هزاران حرف ناگفته برای گفتن وجود دارد و صدها منبع و سند با ارزش که منتظر کاوش و پژوهش اند. بقول حجت خراسان (ناصر خسرو بلخی):

درخت تو گریبار دانش بگیرد بزیر آوری چرخ نیلوفری را

واژه "افغان" در لغت بمعنی ناله و فریاد میباشد {2}؛ اما قرار معلوم، کتاب "حدودالعالم" (تالیف سالهای 982 م) نخستین اثری (در منابع داخلی) است که در آن، از قومی بنام "افغان" نام میبرد و محل زندگی آنانرا در ضمن بر شمردن شهرهای هندوستان در "ساوول" - یک دهکده خوشگوار و زیبا که بر فراز کوهی قرار دارد - معین می سازد. "تاریخ یمنی" و ترجمه آن در ضمن محاربات محمود از فغانان و محل سکونت آنها در اطراف کوه های سلیمان در هند خبر میدهد و البیرونی (در سالهای 1030 م) در کتاب خود بنام "تحقیق ماللهند" مینویسد که در کوههای مرز غربی هند تا وادی سند، قبایل مختلف "افغان" زندگی میکنند. کوه های سلیمان در محل ساوول یا سول به دو شاخه شرقی و غربی تقسیم میشود و سول شاخه غربی آنست {3-4}. واژه های "افغان" و "اوغان" حدود 1000 سال قبل در شهنامه فردوسی نیز با تفصیل منحیث نام قومی بکار رفته است که خلاصه آنرا در داستان "سرگذشت رستم با کک کوهزاد" چنین میخوانیم {5}:

چنین گفت دهقان دانش پژوه	مر این داستان را ز پیشین گروه
که نزدیک زابل بسه روزه راه	یکی کوه بد سرکشید بماه
به یکسوی اودشت خرگاه بود	دگردشت زی هندوان راه بود
نشسته در آن دشت بسیار کوچ	ز افغان و لاجین و کرد و بلوچ
یکی قلعه بالای آن کوه بود	که آن حصن از مردم انبوه بود
بدژیکی بدکنش جای داشت	که در رزم با اژدها پای داشت
نژادش ز افغان سپاهش هزار	همه ناوک اندازو ژوبین گذار
نژادش ز اوغان سپاهش بلوچ	ابر دشت خرگاه بگزیده کوچ
گرفته همه دشت خرگاه را	بدزدی زند روز و شب راه را
ورا نام بودی کک کوهزاد	بگیتی بسی رزم و بودش بیاد
سیه چهره و ریش کافورگون	دو چشمش بمانند دوطاس خون
چنان بود که هر سال ده چرم گاو	پراز زر گرفتگی همی باژو ساو
همی داد این باژرا زال زر	دگر مه بمه هدیه ها بی شمر
که بر زابلستان نبندند راه	زند تا در هندوان با سپاه

+++

سوی دشت خرگاه تازیم زود	ز افغان و لاجین بر آریم دود
همه مرز افغان بهم برزیم	بدین دژ کین آتش اندر زیم

+++

بدوگفت رستم که ای دزد شوم	که ویران شد از شومیت مرزوبوم
چه درد زگزیدی بدینسان درنگ	که آمد همه نام اوغان به ننگ
بدزدی ببستی همیشه کمر	ز نامردمی بسته این رهگذر
نه مردیست این دزدی ورهزنی	بدین کار واپس ترا زهرزنی

چه داری بدینگونه لاف گزاف
زتوبازخواهم همه باژوساو
همه باژها بازگیرم دگر

+++

هنر باید از مرد جنگی نه لاف
که بردی تو هر سال ده چرم گاو
ببرم تو را از تن شوم سر

چنین داد پاسخ کک کوهزاد
یکی پند پیرانه بشنوزمن
همه مال و اسباب و این زیب و فر
ز زیرک غلامان چینی و روم
همه چرم گاو ان سراسر دهم
بهر سال چندانکه خواهی دهم

+++

که هرگز چنین من ندارم بیاد
ایا نامور رستم پیلتن
کنیزان مه روی با تاج زر
که دارم زهر چیز و هر مرزوبوم
اگر بشمیری باج بر سر نهم
دو صد گنج ازین پادشاهی دهم

پس آنکه چنین گفت با کوهزاد
چه کردی ز بیداد بر سیستان
نترسیدی از داور داوران
گرفتی همه مال مردم بزور
چگونه گرفتار شدی به بند
بگفتا چه دارید اندر کشید
ممانید یکتن در این رزمگاه

+++

گروهی رسیدند سر بی کلاه
همه گرگ جنگی شده همچو میش
زبانها به لایه به پیر استند
اگر بخشش آری و گرسر زنی
نبندیم دیگر به رکس گذر
به سال آریم ده چرم گاو
سوی کوه برداشت آنکه گام
چو کاخ شهنشاه دید و سرای
بهر سودر آن کوبشتافتند
کلاه و قبا و ز تاج و کمر
غلامان چینی همه با کلاه
که آورده بودند از راه دور
ابا فرش زرین کنیز و غلام
چو کک دید آن ریخت بر خاک سر
روان گشت زال و از آنجا براند

هزاران ز افغان و لاجین سپاه
همه تیغ در گردن و سر به پیش
بر زال ز ریو زش آراستند
که ما بیگناهییم از رهزنی
نبیچیم دیگر ز فرمانت سر
دهیم آنچه خواهی ز باژ و زساو
بدیشان ببخشود دستان سام
بدر شد آن پیر فرخنده رای
بهر کنج گنجی دگر یافتند
ز درو ز یاقوت و لعل و گهر
کنیزان مانند تابنده ماه
زدیبا و دینار و خز و سمور
بدست آورد دستان سام
همه دژ بکردند زیر و زیر
چوزان قلعه و دژ اثر و انماند

+++

همه مال دزدان گرفته بمزد

همان کک بزنجیر و بهزاد دزد

منوچهر را چون رسید آگهی	بخندید از آن فرشاهنشهی
همه شهرها جمله آئین بست	منوچهر بر تخت زرین نشست
بیاراست بزمی بآئینی جم	همی شه زشادی نکرد ایچ کم
برافراخته کاویانی درفش	همه نامداران زرینه کفش
همه لشکرشاه ایران زمین	کسانی که بودند جویای کین
پیاده همه پیش بازآمدند	برپیلتن درنمازآمدند
بدیدند کک را چنان بسته دست	گروهی زافغانیان کرده پست
همان دزد بهزاد برکشته کار	بدیدند در بند آن نامدار
برستم همه آفرین خواندند	از آن رزم خیره فروماندند
بفرموداندر زمان شهریار	که کک را برآرند بردارخوار
چوبهزاد و کوهزاد را برکشید	شگفتی همی ماندهرکس که دید
چنین تا سه مه بود آویخته	همه پوست از تن فروریخته

باینترتیب افغان ها یا اوغان ها در شهنامه فردوسی سیه چهره، ریش کافور، چشم خون، بد کنش، دزد، راهزن، راهبند، بازگیر، شوم، نامرد، لافوک و بد نژاد معرفی گردیده است. اما وطن این "اوغانها که کک کوهزاد شه و سردار آنها میباشد برون از حوزه سیستان (زابل، قندهار و بستان) است و سه روزه راه با زابل فاصله دارد" {5} باید مکانی باشد در افغانستان که موقعیت آن در تاریخ نامه هرات تالیف سیف هروی و روضه الصفا تالیف خاوندشاه بلخی با صفات مسکونین آنها مشخص شده است.

اما واژه های "افغانستان" و "اوغانستان" برای بار اول، حدود 700 سال قبل در تاریخنامه هرات تالیف سیف هروی بمحدوده کوچکی در اطراف کوههای سلیمان (در پاکستان امروزی) اطلاق گردیده است. جهت دریافت اینکه مرکز آن کجا بوده و شهرهای عمده آن چه نام داشته، بهتر است به این اثر گرانبها مراجعه کرد که چندین فصل یا "ذکر" آن راجع بحوادثی است که در مناطق مختلف "افغانستان" آنروزی رخ داده و در آن موقعیت افغانستان و مشخصات افغانها بصورت واضح و روشن بیان شده است {5-6}:

سیف هروی در ذکر بیست و ششم (رفتن ملک شمس الدین پیش منکوخان و مراجعت او) تاریخنامه هرات، نام تمام ولایاتی را میگیرد که از توابع هرات بوده و منکوخان شاه چنگیزیان آنها را در اختیار ملک شمس الدین گرت می گذارد: "... پادشاه منکو خان فرمود ... ملک شمس الدین گرت را که از دودمان بزرگوار است ... به ملک شهر هرات و توابع او چون جام و باخزرو کوسویه و خره و فوشنج و آزاب و تولک و غور و فیروزکوه و غرجستان و مرغاب و فاریاب و مرجق تا آب آموی و اسفزار {سبزوار} و فراه و سجستان

و تکین آباد {کندهار} و کابل و تیرا و بُستستان و افغانستان تا شط سند و حدود هند فرستادیم و زمام حل و عقد و قبض و بسط این ولایات مذکوره را در کف کفایت و ید اهتمام او نهادیم..."

مَلِک شمس الدین بسال 650 هیئتی را تحت ریاست جاهو به ولایت افغانستان میفرستد تا حکم یرلیغ پادشاه منکوخان را به ایشان برساند (ذکر سی و یکم - فرستادن مَلِک شمس الدین جاهور ابافغانستان): "...چون جاهو... به افغانستان در آمدند بهر موضع که رسیدند حاکم آن مقام به سلام ایشان آمد... چون به مستنگ رسیدند مَلِک شاهنشاه و بهرامشاه (پسر شاهنشاه) و میرانشاه (داماد شاهنشاه)... سپاه سالاران خود را به استقبال جاهو فرستادند و او را به تعظیم و توقیر هر چه تمامتر به شهر در آوردند. روز دیگر مَلِک شاهنشاه با تمامت ارکان دولت خود به دیدن جاهو آمد...". بقول سیف هروی "بعد از سه روز شاهنشاه مجمعی" می سازد و میگوید که "مَلِک شمس الدین در این دیار به حکم کفار آمده و ما تا این غایت مال به چنگیز خانیان نداده ایم. اکنون از دینداری و شرع مطهر نبوی نباشد که کفار را منقاد گردیم و به خدمت کاری و رعیتی ایشان در آییم. ... لشکر بدین جانب آرد جز زیان و نقصان فایده نیاید، چه، مردم افغان سخت بیباک و شبر و دزد و خونی و فتنه انگیز و عیار پیشه اند...".

همانست که (ذکر سی و دوم و سی و سوم) "... مَلِک شمس الدین با سپاه گران ... روی به مستنگ آورد... در اوایل محرم سال 652 مَلِک شمس الدین شهر مستنگ را محاصره کرد و پیش از رسیدن مَلِک شمس الدین به مستنگ، مَلِک شاهنشاه و بهرامشاه و میرانشاه با 5000 مرد جنگی پناه به قلعه خاسک برده بودند ... مَلِک شمس الدین چون به مستنگ رسید اکابر و اعیان مستنگ پیش آمدند و شرایط خدمت به جای آوردند... مَلِک شمس الدین ایشان را بناوخت و مستنگ را به مَلِک تاج الدین گُرد داد... روز دیگر... از مستنگ به طرف قلعه خاسک برافراخت... شاهنشاه و بهرامشاه را با نود تن از اقارب و نواب ایشان بقتل رساند و سرهای ایشان را از بدن جدا کرد و به اطراف و اکناف افغانستان فرستاد...".

بعدا (ذکر سی و چهارم - فتح حصار تیری) "... مَلِک شمس الدین به ملوک و والیان افغانستان مکتوبات نوشت و ایشان را به خدمت خواند... " مَلِک حصار تیری فرمان را نمیپذیرد. در اواخر صفر سنه 653 مَلِک شمس الدین به حصار تیری لشکر میکشد که دوهزار مرد دلاور جنگی دارد و "بعد از این فتح به ده روز کامیاب از افغانستان به تکاناباد" میآید.

شعیب افغان (ذکرسی و پنجم - فتح حصار کهیرا و بقتل رسیدن شعیب افغان) که بهنگام لشکرکشی ملک شمس الدین به افغانستان، به ولایت کشمیر پناه برده بود پس از فتح حصار تیری و قلعه خاسک از کشمیر بیرون گردیده با هزار سوار جنگی به مستنگ آمده و از مستنگ بطرف گرمسیر رفته و طرفداران ملک شمس الدین را بقتل میرساند. چون ملک شمس الدین به گرفتن او میآید، وی به حصار کهیرا پناه میبرد و 46 روز آن حصار را محاصره میکند تا اینکه شعیب را گرفتار و بقتل میرساند.

در سال 654 (ذکرسی و ششم - فتح حصار دوکی و بقتل رسیدن سندان افغان) پس از تخریب حصار کهیرا و قتل شعیب افغان، پسر عم او سندان افغان از قوم سورنا و یکی از زعمای افغان به حصار دوکی پناه میبرد که "از گاه بنای آن تا امروز، هیچ سلطان و ملک آنرا فتح نکرده است..." جاهو و ملازمان ملک شمس الدین گفتند که "مصلحت در آن است که تا سندان را باطایفه که پیش ما نیامده اند بقتل نرسانیم بهرات نرویم؛ چه، افغانیان بی وفا و غدار باشند. چون ما بهرات رویم ایشان دلیر شوند و هر قومی پناه به قلعه و حصاری برند و به تجدید عصیان و تمرد ظاهر گردانند". همانست که بطرف حصار دوکی لشکر میکشد، سندان کشته شده و حصار دوکی تسخیر میشود.

سیف هروی در ذکرسی و هفتم - قتل طایفه دزدان افغانی می گوید: "در سال 655 بخدمت ملک شمس الدین طایفه از زعمای روسای افغانستان عرضه داشتند که از حصار دوکی به طرف جنوبی به 70 فرسنگ جماعتی دزدان اند (700 نفر) که ایشان را کنکان ونهران خوانند. صدسال کمابیش میشود که این گروه راه میزنند و تجار و سفرا و ابناسبیل را که از اطراف و اقطار بلاد غربی به هندوستان میروند غارت میکنند". ملک شمس الدین بعد از تدبیر و تفکر پهلوان مبارز الدین با 2000 نامدار جهت سرکوب آنان میفرستد که بسیاری ازین دزدان را بقتل رسانیده و آنجا را تسخیر میکند.

زمانیکه ملک شمس الدین می خواهد به جانب هرات سفر کند ملک تاج الدین عرض می دارد که (ذکرسی و هشتم - فتح حصار ساجی) "... کلی ولایات افغانستان ملک رامسلم و مسخر کشته است، قلعه ها و حصارها و جایگاهها فتح شده، الاحصار ساجی که آن فتح نشده است... در آنجا 1000 مردافغان جلد مبارز متوطن است و از عهد یزدگرد تا امروز هیچ پادشاه و ملک و حاکم را گردن ننهاده اند...". ملک شمس الدین با 2000 سوار به طرف حصار ساجی لشکر میکشد. پس از تخریب حصار ساجی و قتل متمردان، کامیاب بر میگردد و در سنه 656 از افغانستان به تکانباد میآید.

سیف هروی در ذکر چهل و یکم - رفتن ملک شمس الدین بمحاصره بکر می نویسد: "چون سنه 657 در آمد... لشکر به افغانستان برد و... بر طرف بکر تاخت... چون به هشت فرسنگی بکر رسید حسن علمدار را با پنج سوار... بدان قلعه فرستاد و گفت... تمامت اهل قلاع و بقاع افغانستان تا حد سند و هند... به خراج گذاری و فرمانبرداری ما... رسانیدند... اکنون میباید که از راه خردمندی... با استقبال ما مبادرت نمائی تا چنانکه ملوک خراسان و جماهیر افغانستان به عنایت بی غایت و الطاف بی حساب ما مخصوص گشته اند... چون نزدیک بکر رسید قلعه دید بس منبع در میان دریای عظیم و از جوانب او کشتیهای بزرگ بسته، و حارسان و حافظان از زمین و یسار دریا بار ایستاده... والی قلعه در جواب گفت که... چون شنویم که با والیان افغانستان و قلاع ایشان چه کرد، از آن عزیمت برگزیم. مرا بر ملک اسلام به هیچ روی اعتماد نیست... از قلعه بکر قرب دوهزار مرد جنگی... بایستادند و کشتیها در پیش درگاه قلعه ببستند. سپاه ملک شمس الدین به یکبار بخر و شیدند... از هر دو جانب مرد بسیار به قتل پیوست... روز دیگر والی قلعه مبلغ ده هزار دینار و ده خروار بارنرمینه و پنج سراسب تازی و پنجاه نفر برده با چندین تحف و غرایب به اسم خدماتی پیش ملک شمس الدین فرستاد. ملک شمس الدین فرستادگان قلعه را بنواخت و... روز پنجم... از آن حدود تاخت".

باینترتیب مطابق تاریخنامه هرات، حدود 700 سال قبل، افغانستان ولایتی بوده است (خارج از ولایات سیستان، قندهار و غزنی) که مستنگ مرکز آن و تیری، کهیرا، دوکی، ساجی و بکر حصارها و قلعه های مهم آن بوده و همه این مناطق در اطراف کوه های سلیمان در قلمروی پاکستان امروزی (هند دیروزی) قرار دارد که با معلومات "حدود العالم"، "تاریخ یمینی" و "تحقیق ماللهند" در مورد موقعیت افغان ها در سده های قبلی مطابقت دارد (نقشه های 1 - 2 دیده شود). دلچسبتر اینکه در تمام ولایات سیستان، قندهار، غزنی، و... در تاریخنامه هرات، از موجودیت "افغانان" خبری نیست؛ ولی در نقاط مختلف ولایت افغانستان (مستنگ، تیری، کهیرا، دوکی، ساجی و بکر)، سخن از "افغانان بیباک، شبرو، دزد، خونی، فتنه انگیز، بی وفا و غدار" می باشد. باینترتیب میتوان دید که مشخصات اوغانهای شهنامه فردوسی و موقعیت آنها با صفات افغان های افغانستان در تاریخنامه هرات تطابق دارد.

خاوند شاه بلخی نیز در روضة الصفا طایفه اوغانیه را به بدی یاد نموده و مطالب دلچسپی در مورد موقعیت ولایت افغانستان در کوه های سلیمان دارد {5}: "امیر مبارز الدین برای مطیع ساختن قبایل اوغانی و جرمانی... روی به ایشان نهاد. امرای اوغانی و جرمانی در قلعه سلیمان... متحصن شدند... امیر مبارز الدین سرانجام اوغانیان و جرمانیان را مطیع کرد".

همچنان علاوه میکند: "تیمور قندوز و بغلان و کابل و غزنین و قندهار را با توابع تا حدود هند به امیرزاده پیرمحمد جهانگیر داده بود و او در معیت امرای نامدار روان شد. او غانیان کوه سلیمان را بتاختند و از آب سند گذشته شهر اوجه را بگرفتند و از آنجا به ملتان رفتند...".

شاهرخ میرزا در سال 821 هجری ولایت افغانستان را بفرزند خود، سیور غتمش میدهد {5}: "... شاهرخ حکومت بلخ را به پسرش میرزا قیدو سپرد و قندهار و بلاد سند را بر او مسلم داشت. قیدو پس از چندی اظهار تمرد کرد... شاهرخ او را در قلعه اختیارالدین محبوس کرد و تمام ولایات او را از کابل و غزنین و قندهار و افغانستان ... به فرزند خود سیور غتمش داد".

باینترتیب میتوان دید که ولایت افغانستان روضه الصفا در قرن نهم هجری (سال های 821) هنوز همان ولایت افغانستان تاریخنامه هرات در قرن هفتم هجری (سال های 650) میباشد که خارج از کابل، غزنین و قندهار بوده و در اطراف کوههای سلیمان در پاکستان امروزی قرار دارد.

محمودالحسینی منشی احمدشاه ابدالی در کتاب "تاریخ احمدشاهی" که طی 25 سال حکومت او نوشته شده است، نتنها نامی از افغانستان نمیرد بلکه احمدشاه را پادشاه خراسان میخواند {4}.

حتی الفنستون که حدود 200 سال قبل از امروز (1809م) با شجاع الملک در پشاور ملاقات نموده و با موصوف بحیث "شاه کابل" معاهده بامضا رسانیده، در اثر مشهور خود بنام "گزارش سلطنت کابل و ملحقات آن در فارس، ترکستان و هند" که در سال 1815 م در لندن به نشر میرسد، کشور "کابل" را شامل "افغانستان و سیستان، بخشی از خراسان و مکران، بلخ با ترکستان و کیلان، کتور، کابل، کندهار، سند، کشمیر با بخشی از لاهور و ملتان" می داند {1}. موصوف میگوید که "افغانها نام عمومی برای کشور شان ندارند... لذا من این نام {افغانستان} را بر این کشور میگذارم... نامی که توسط ساکنان این سرزمین بر تمام کشور اطلاق میشود خراسان است". از اینجا نیز میتوان استنباط کرد که افغانستان آنروزی، هنوز مناطقی است جدا از سیستان، کندهار و کابل؛ یعنی همان اطراف کوه های سلیمان (در تطابق با موقعیت تاریخی آن در سده های قبلی) در پاکستان امروزی!

بیلیو {7} نیز در اثر مشهور خود بنام "نژادهای افغانستان" در سال 1880م مینویسد که مردمان مختلف باشند افغانستان را بشکل نادرستی "افغان" می گویند. آنچه بنام قوم افغان گفته میشود ترکیب غیر متجانس و اقوام مختلفی است که بطور ضعیفی یکجا ساخته شده و آنها تازمانیکه یکی از آنها با کمک

و پشتیبانی یکقدرت خارجی در موقعیت قوم حاکم نگهداشته شود. در جریان حدود 130 سال گذشته، این موقعیت مسلط در اختیار قوم افغان بوده؛ نام قوم مخلوط "افغان" و کشور "افغانستان" از همینجا ناشی شده است. عجیبتر اینکه بیلو نیز در این اثر خود، اوصافی را (از قبیل بی دینی، بی وفائی، تمرد، بی قانونی، خیانت، وحشت، بیرحمی و ...) در مورد افغان ها ذکر میکند که تا اندازه زیادی با خصایل او غانهای روضة الصفا، تاریخنامه هرات و شهنامه فردوسی در چند قرن قبل، مطابقت دارد.

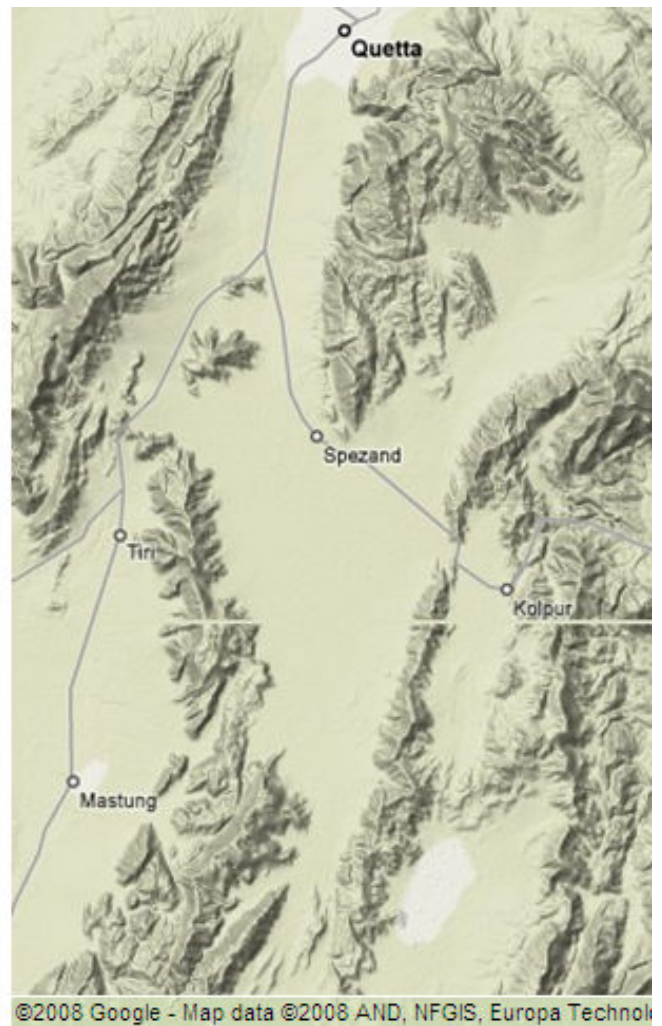
بقول راوش، بنا بر روایت سه منبع معتبر تاریخی - شاهنامه فردوسی، تاریخ نامه سیف هروی و روضة الصفاى خاوند شاه بلخی - در جغرافیای پاکستان امروزی و در دامنه های کوههای سلیمان، ولایتی بنام افغانستان وجود داشته و در آن قبایلی بنام افغان یا اوغان زندگی میکردند که در اوراق تاریخ، منحصیث یک قوم بد نام - یعنی شبرو، دزد، خونی و فتنه انگیز ثبت گردیده است. لذا افغانستان دیروزی ... شامل هیچیک از سرزمینهای افغانستان امروزی نبوده و ... مردم ما که امروز برخلاف صریح اسناد تاریخی افغان نامیده میشوند، هیچگونه تعلقى به افغانستان دیروزی و مردم آنسرزمین که اوغان = افغان بوده اند، ندارند {5}.



نقشه 1 موقعیت یکتعداد شهرهای ولایت افغانستان مطابق تاریخنامه هرات در نقشه سال 1842م: تیری، مستنگ، دوکی، بکر، کهیرا (کلهوری؟) و ...



(ب)



(الف)

نقشه 2 (الف). موقعیت شهرهای مستنگ، تیری و کویته (شاول و یا ساول؟) در پاکستان امروزی، (ب). موقعیت کوههای سلیمان (شاخه های شرقی و غربی) در پاکستان امروزی.

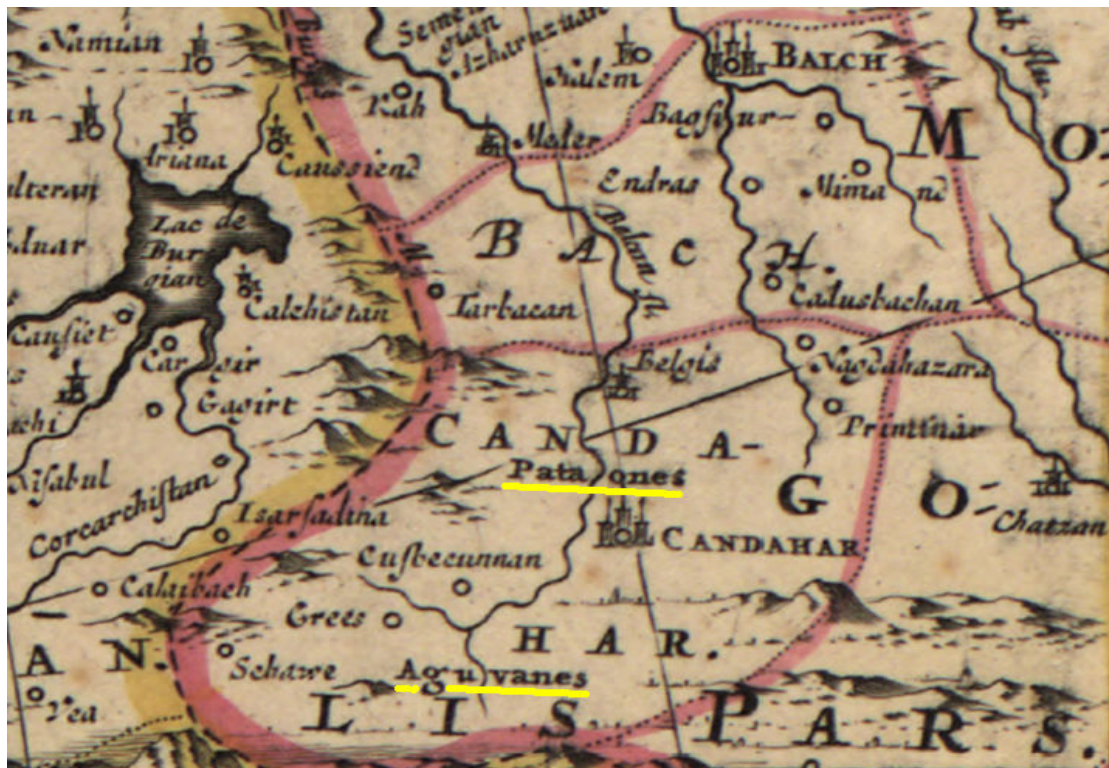
بعلاوه مسایل تاریخی که فوقا تذکارگردید، نقشه های باستانی {8} نیز نشان میدهند که مناطق "اوغان" و "پتان" که در اطراف کوههای سلیمان در هند دیروزی (نقشه های 3 - 6 مربوط سال های 1600-1724م) قرار داشتند، با گذشت زمان، بنام "افغانستان" نامیده شده اند (نقشه های 7 - 8 مربوط سالهای 1751-1799م).

نام افغانستان در سال های بعدی (نقشه های 9 - 12 مربوط سال های 1815 - 1855م) بساحه بزرگتری در جنوب کشوری بنام "کابل" اطلاق گردیده و بعدا جانشین تمام قلمروی کشورکابل (نقشه 13 مربوط 1860م) و بالاخره قلمروی افغانستان امروزی (پس از 1893م) شده است (نقشه 14).



http://gdz.sub.uni-goettingen.de/no_cache/dms/load/img/?IDDOC=174773

نقشه 3 منطقه پتان ها در نقشه سال 1600م



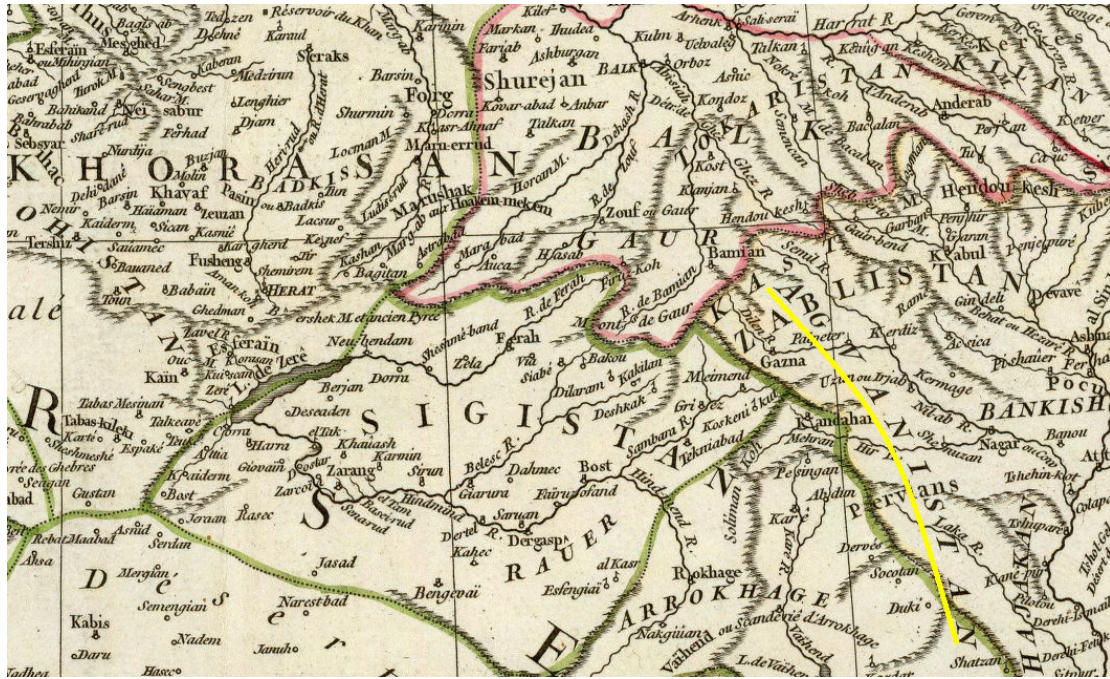
نقشه 4 مناطق پتان ها واغوان ها در نقشه سال 1662م



نقشه 5 مناطق پتان ها و اوغان ها در اطراف کوههای سلیمان در نقشه سال 1700م



نقشه 6 مناطق اوغان ها، اغوان ها و پتان ها در اطراف کوههای سلیمان در نقشه سال 1724م



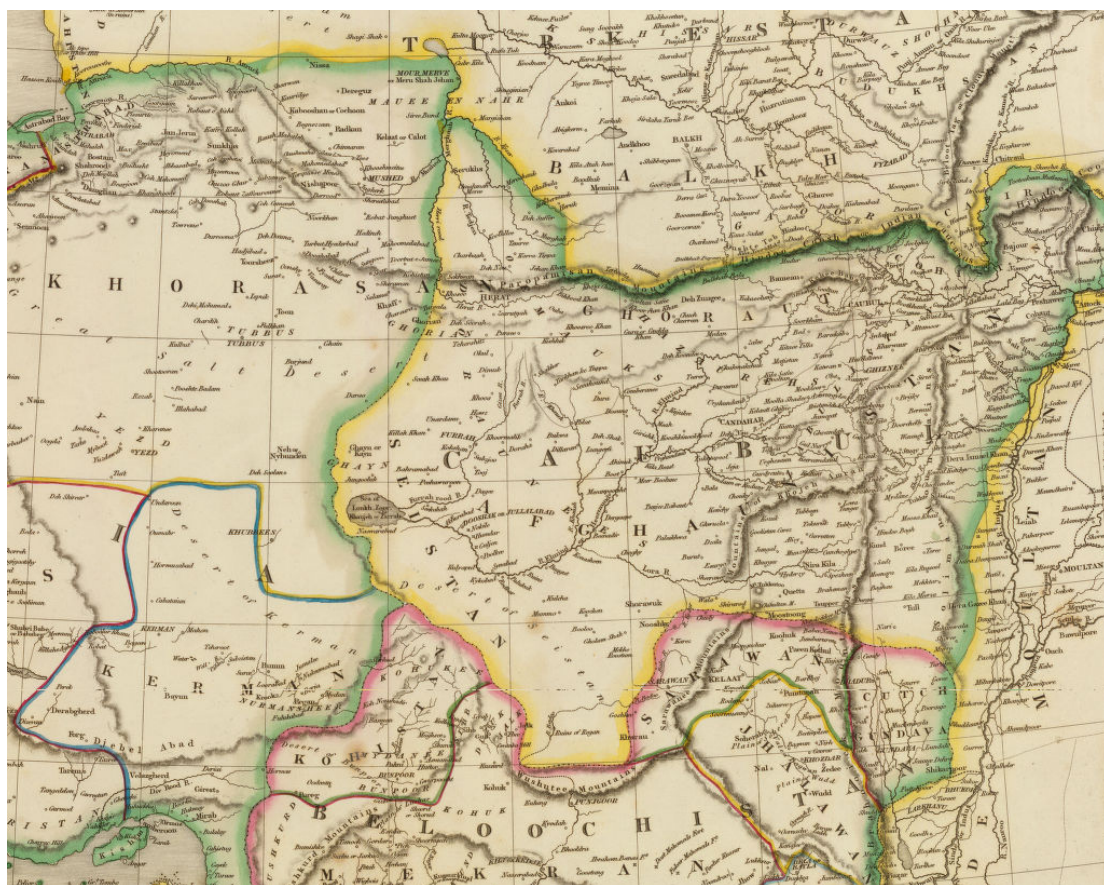
نقشه 7 مناطق اغوانستان در اطراف کوههای سلیمان در نقشه سال 1751م



نقشه 8 مناطق اغوانستان در اطراف کوههای سلیمان در نقشه سال 1799م



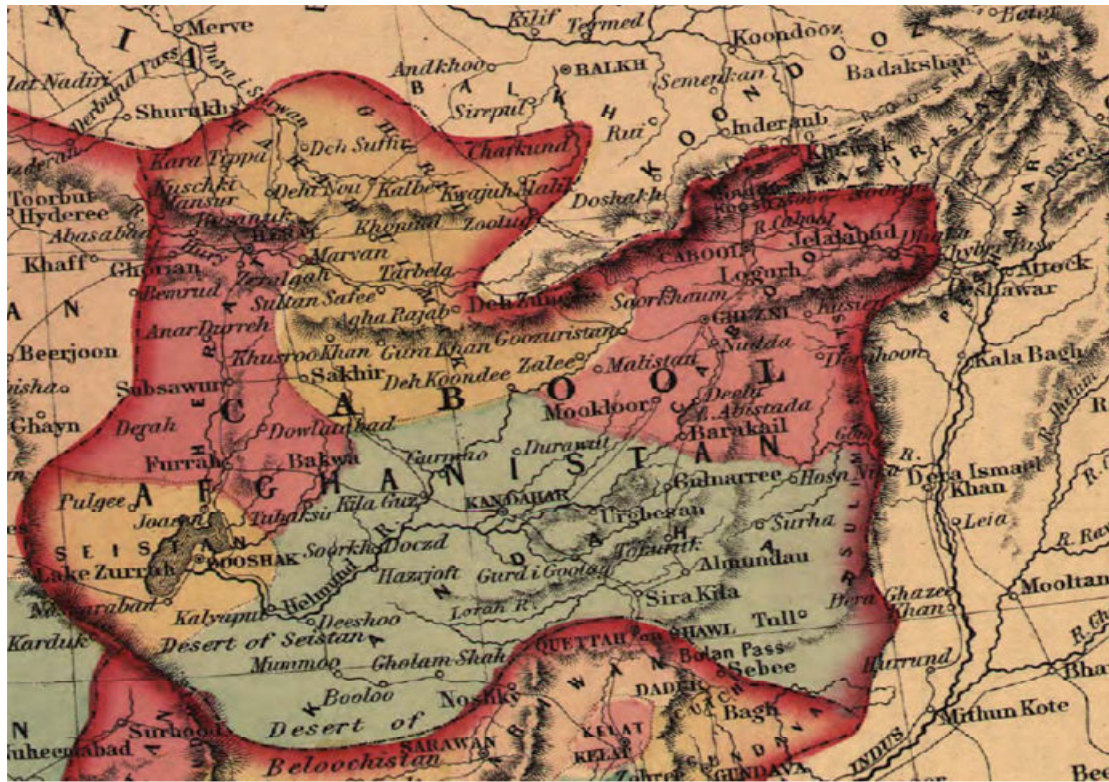
نقشه 9 مناطق افغانستان در جنوب کشور کابل در نقشه سال 1815م



نقشه 10 مناطق افغانستان در جنوب کشور کابل در نقشه سال 1828م



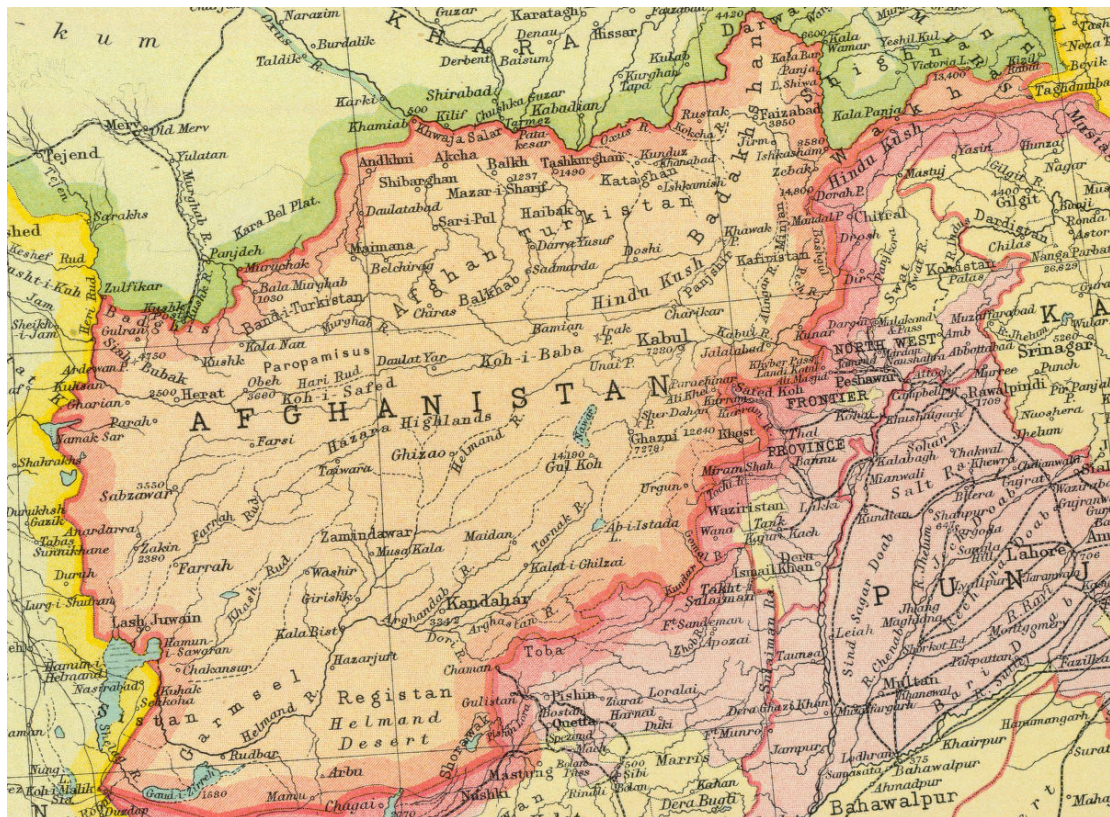
نقشه 11 مناطق افغانستان در جنوب کشور کابل در نقشه سال 1838م



نقشه 12 مناطق افغانستان در جنوب کشور کابل در نقشه سال 1855م



نقشه 13 نام افغانستان بعوض نام کابل در نقشه سال 1860م



نقشه 14 افغانستان پس از سال 1893م. مستنگ، دوکی و کوههای سلیمان نیز (در هند دیروزی و پاکستان امروزی) دیده میشوند.

پولیاک در اثر گرانبهای خود بنام "ساختار اقتصادی افغانستان" علل اساسی سرازیر شدن قبایل افغان از مسکن اصلی آنها در اطراف کوه های سلیمان بمناطق مجاور و اشغال سرزمینهای مردمان بومی خراسان (تاجکها، هزاره ها، ازبیکها، ترکمنها و غیره) را بخصوص پس از ایجاد دولت قبایلی افغانان در سرزمین های اشغالی مورد پژوهش قرار داده است که فشرده آن ذیلا تقدیم میگردد {9}:

رشد جمعیت قبایل افغان در حوزة تنگ دامنه های کوههای سلیمان، نیاز روز افزون به چراگاه ها و موجودیت سرزمینهای مجاور خالی از مردم در اثر حملات مهاجمین و همچنان آموزش فنون نظامی و سازمانی از مهاجمین، افغانان را بصورت طبیعی واداشت تا مانند سایر استیلاگران در درازنای تاریخ به تهاجم بپردازند، سرزمینهای دیگران را اشغال نمایند و ساحة زندگی خود را وسعت بخشند و در ضمن آن، مانند دیگر استیلاگران باورهای اجتماعی و سیاسی، فرهنگی و زبانی، عنعنات و رواج های ویژه خویش را بالای مردمان مغلوب بومی تحمیل کنند که از نمونه های آن میتوان در قبضه کردن کامل قدرت سیاسی و نظامی و تحمیل زبان پشتو در ساحات عسکری و ملکی از زمان شیر علی خان تا کنون نام برد.

مسکن اصلی قبایل افغان دامنه های کوههای سلیمان است. افغانان با داشتن ساختار شیوه زنده گی مشترک ابتدایی، از زمانهای بسیار دور و دراز کوچ نشین بودند که مشغولیت اساسی آنها را دامداری (گوسفند و بز پروری) تشکیل میداد.

از شروع سده پانزدهم میلادی قبایل افغان آغاز به تصاحب و غصب سرزمین های اقوام ساکن غیر افغان و همسایه های خود کردند و این فرایند بویژه پس از تشکیل دولت مستقل قبایل افغان در سال 1747 م بشدت ادامه یافت.

برخی از قبایل افغان با بهره گرفتن از تضعیف قدرت دودمانهای صفوی در غرب و مغولی در شرق و جنگهای برادرکشی و خانمانسوز میان خوانین و تابعین آنها در همسایگی کوه های سلیمان به تنهایی و یا در اتحاد با قبایل دیگر به پایان آمدن از کوه آغاز نموده به غصب زمینهای مردمان بومی مبادرت ورزیدند، و گاهی هم زمینهای خالی از سکنه را بتصرف خویش درآوردند.

دلزاکیان نخستین قبیله افغان بودند که وادی پشاور را غصب کردند. در سده چهاردهم هوتکیان وادی کوهستانی میان دریای کابل و کرم رادر اشغال در آوردند.

در پایان سده چهاردهم و آغاز قرن پانزدهم قبیله های بنوچی برخی از ساحات بنو را تصاحب کردند. همچنان در آغاز سده پانزدهم کجرها و هم دلزاکیها در ساحات پایانی رود کابل وارد شدند. بدین ترتیب سواتیها و باجوریان، قبیله مروت در میانه سده شانزدهم بخشی از ساحات بنو و قبیله وزیری در قرن شانزدهم هم مساحت کلانی از وزیرستان را به چنگ آوردند.

با تشکیل دولت افغانان جریان اشغال و تصاحب زمین های دیگران بیشتر از پیش شکل و رنگ سازمان یافته بخود میگیرد. پس از اینزمان افغانان شروع به غصب زمینهای تاجیکان، ازبیکان، ترکمنان و سایر مردمان و اقوام آسیای میانه کردند.

جریان جابجائی قبایل افغان و اشغال خراسان توسط این قبایل را نیز میتوان در مقاله پرمحتوای دکتر مهدی تحت نام "نظریه های تامین ثبات و حل مناسبات تباری" که حاوی دهها منبع معتبر است، مطالعه کرد؛ قسمتی از آن ذیلا نقل میگردد {4}:

متون فارسی دوره اول اسلامی خاستگاه قوم افغان را اطراف کوههای سلیمان (در پاکستان امروزی) گزارش داده اند... افغان ها تا آغاز دهه سوم قرن هشتم هجری (723) از ساحه افغانستان به جانب خراسان گسترش نیافته بودند... گسترش و تغییر شکل زندگی آنها عمدتاً با حوادث هجوم مغول و تیمور در ارتباط بوده است... جناح راست ساحل رود سندو پنجاب غربی در طول قرن 13 تا نیمه قرن 14 بمیدان نبرد های طولانی و مداوم میان فرمانروایان مغول و سلاطین دهلی مبدل گشته بود. به اثر این تهاجمها بنیاد تمدن زراعتی دچار ضعف و ناتوانی گردیده و... زمین های بلا

استفاده را قبایل پشتون که عمدتاً مالدار و خانه بدوش بودند... از صاحبان شان که عمدتاً تاجیکان بودند تصاحب مینمایند...

زمینهای هموار تخلیه شده در قرون 13-17 توسط اهالی بومی (تاجیکان) در دامنه های شمالغربی کوههای سلیمان و اقوام مختلف هندی در قسمت های جنوب شرقی همین جبال... بتدریج توسط افغانه اشغال میشوند. افغانها اولین بار با اجازه شاه رخ میرزا در اطراف قندهار ساکن شدند...

عامل عمده دیگر گسترش و نفوذ طوایف افغان در قلمرو خراسان شرقی، جنگهای دراز مدت تیموریان هند با صفوی های ایران بر سر تملک قندهار میاشد. ابتدا تیموریان از افراد جنگجوی اجیر افغان در این جنگها استفاده کردند و تعداد زیادی از خانواده های قبیله ابدالی با استفاده از این موقعیت در اطراف قندهار جاگزین شدند. چون قندهار از مرکز سلطنت (دهلی)، فاصله زیاد داشت قندهار اکثراً در دست صفویها میبود؛ ازینرو طوایف افغان متمایل به صفویها شدند و با استفاده از اقتدار آنها بغصب اراضی مالکان اصلی دست زدند...

پشاور تا سده شانزدهم شهر فارسی گوی بوده است... افضل ختک (نواسه خوشحال خان) در کتاب خود بنام تاریخ مرصع از مهاجرت قبایل از کوه های سلیمان به قندهار (در عصر شاه رخ و الغ بیگ) و از آنجا بکابل و پشاور و جانشین شدن شان در آنجاها بحث میکند. مومنها و افریدی ها بعدتر از یوسفزائی ها (در عصر بابر) در شمال پشاور مسکون شدند...

از قرن پانزدهم بعد قبایل پشتون در اطراف قندهار جاگزین میشوند. غلجائیان در شمال شهر در سمت غزنی و عشایر مختلف ابدالی در جنوب و غرب شهر سکونت اختیار نمودند، در حالیکه هر دو به وادی حاصل خیز ارغنداب نظر دوخته بودند. تاریخ سلطانی جاگزین شدن ابدالی ها در مناطق هموار قندهار را مربوط به قرن پانزدهم میداند... اندکی پس از استقلال قندهار به دست میرویس، هرات به دست ابدالیان میافتد و اینان هواخواهان ایران را از هرات خارج نموده و افغانان بادیه نشین اطراف سبزوار را جانشین آنان میسازند...

در اوایل قرن 16 گروهی از قبایل افغان (یوسفزی، مندوزی و...) بدنبال مبارزات طولانی و شدید با اقوام دیگر، قسمت شمال شرقی منطقه سفلی رود کابل را تا ساحل پیوستن آن به رود سند و نیز ولایت کوهستانی سوات را اشغال کردند. وزیرستان در قرن 16 توسط وزیر ی ها اشغال شد و... قبایل افغان ساکن دیره جات... در قرن 17 الی 19 وارد این سرزمین شدند...

راورتی ننگرهار را بحیث یکی از شش ناحیه یا سرزمینی که تاجیک ها در شمال سفید کوه زیست میکنند ترسیم نموده و میگوید که در نه دره ننگرهار 15 هزار

خانواده تاجیک زندگی دارند و شغل شان زمینداری است. در آنجا تاجیکها و جمعیت قلیلی از افغانها بودوباش دارند...

فیض محمد کاتب مینویسد که علاوه از فرقه های ترکلانی در باجور... 5 هزار نفر قوم صافی، 37 هزار و پنجمصد نفر از قوم تاجک و 5 هزار نفر از قوم شنوار و مجموع 47 هزار و پنجمصد نفر در هر دو کنار نهر باجور مقام و مقر دارند...

جاگزینی طوایف افغان در شمال کشور تاریخ جدید دارد و عمدتاً پس از نادر خان زیر نام ناقلین صورت گرفته است در حالیکه ترک ها قبل از اسلام، در اواسط قرن ششم میلادی وارد سرزمین کنونی افغانستان شده اند.

نتیجه گیری

سه منبع معتبر تاریخی (حدود العالم، تاریخ یمینی و شهنامه فردوسی)، حدود 1000 سال قبل، از موجودیت قبایلی بنام "افغان" و "اوغان" در اطراف کوههای سلیمان در هند (پاکستان امروزی) خبر میدهند. این واژه در شهنامه فردوسی بسیار "بد" معرفی گردیده است.

تاریخنامه هرات (اثر سیفی هروی) حدود 700 سال قبل، همین مناطق اطراف کوه های سلیمان را بنام ولایت "افغانستان" نامیده؛ مرکز آن را مستنگ و شهرهای مهم آن را تیری، کهیرا، دوکی، ساجی و بکر میداند که تماماً در پاکستان امروزی قرار دارند. در این اثر نیز، افغانان بسیار "بد" معرفی شده اند.

روضه الصفا (اثر خاوند شاه بلخی) هم حدود 500 سال قبل، موقعیت "افغانستان" را در اطراف کوههای سلیمان میداند و طایفه اوغانیه را به "بدی" یاد میکند.

گزارش سلطنت کابل (اثر الفنسنتون) نیز حدود 200 سال قبل، "افغانستان" را خارج از کابل، غزنین و کندهار میداند که بمعنی موقعیت آن در همان محدوده قبلی یعنی اطراف کوههای سلیمان میباشد. نژادهای افغانستان (اثر بیلیو) هم حدود 130 سال قبل، افغانان را با اوصاف "بدی" یاد نموده است.

ساختار اقتصادی افغانستان (اثر پولیاک) هم حدود 50 سال قبل، مسکن اصلی افغان ها را دامنه های کوه های سلیمان میداند. موصوف رشد نفوس، جستجوی چراگاه ها، اجیر شدن و همدستی با اشغالگران را علل اساسی سرآزیر شدن این قبایل از کوه های سلیمان و "اشغال" سرزمینهای خراسان میخواند که با تشکیل حاکمیت قبیلوی آنها در قرن هجدهم، این پروسه تشدید میگردد و تا امروز ادامه دارد!

نقشه های جغرافیائی از حدود 400 سال قبل بدینسو نیز موقعیت مناطق "افغان" و "افغانستان" را تا اوایل قرن نهم در اطراف کوههای سلیمان نشان میدهد که با واقعیت های تاریخی فوق الذکر مطابقت کامل دارد.

باینترتیب، مطابق تمام منابع تاریخی فوق الذکر، "افغان" بدنام ترین واژه در اوراق تاریخ سرزمینی است بنام "افغانستان" که موقعیت اصلی آن در پاکستان امروزی قرار دارد؛ ولی امروز تلاش میشود این دو نام در سرزمینهای اشغالی بر مردمانی تحمیل گردد که در طول قرن ها، خود را "خراسانی" میگویند و سرزمین خود را "خراسان" مینامیدند!

چراغ ظلم تا دم محشر نمیسوزد اگر سوزد شبی سوزد، شب دیگر نمیسوزد

منابع:

{1} دکتر لعل زاد. چگونگی ایجاد کشوری بنام افغانستان.

<http://www.khorasanzameen.net/history/alalзад01.pdf>

{2}. خواجه بشیر احمد انصاری. ما کیستیم و اینجا کجاست!؟

http://www.khawaran.com/AnsariBashirAhmad_MaKistemVaienjaKujast.htm

{3}. صدیق رهپو طرزی. سرزمین افغانستان؛ رسوبگاه و آبشخور فرهنگ ها.

<http://www.paymanemeli.com/modules.php?name=News&file=article&sid=2805>

{4} دکتر محی الدین مهدی. نظریه های تامین ثبات و حل مناسبات تباری.

<http://www.payamemojahed.com/images/uploads/Nazaryahae%20sobat.pdf>

{5}. سلیمان راوش. نام و ننگ: تولد دوباره خراسان کهن در هزاره نو. آلمان، 2007.

{6}. سیف بن محمد بن یعقوب الهروی. تاریخنامه هرات. با تصحیح غلام رضا طباطبائی مجد. تهران: اساطیر، چاپ دوم، 1385.

{7}. بیلویو. نژادهای افغانستان. برگردان: سهیل سبزواری.

<http://www.khawaran.com/>

<http://www.khorasanzameen.net/>

{8}. دکتر لعل زاد. افغانستان امروزی در نقشه های دیروزی.

<http://www.ariayemusic.com/dari3/images/lalزاد.pdf>

<http://www.ariayemusic.com/dari3/images/lalزاد2.pdf>

<http://www.ariayemusic.com/dari3/images/lalزاد3.pdf>

{9}. پولیاک. ساختار اقتصادی افغانستان: ویژگیهای تکاملی مناسبات فیودالی مردمان افغانستان (چگونگی اشغال خراسان توسط قبیله های افغان). برگردان: امین متین.

http://www.khawaran.com/MatinAmin_VizhagiHaiTakamol.htm